

آنها که دوست دارند مجرد زندگی کنند!



واقعیت خانواده امروز ایرانی و آمارهای مربوط به ویژگی‌های متفاوت عارض شده بر این نهاد مهم اجتماعی نشان از نامطلوب بودن ماهیت روابط انسانی در این نهاد دارد.

واقعیت خانواده امروز ایرانی و آمارهای مربوط به ویژگی‌های متفاوت عارض شده بر این نهاد مهم اجتماعی نشان از نامطلوب بودن ماهیت روابط انسانی در این نهاد دارد. مسائل مربوط به ازهم‌گسیختگی روابط عاطفی- انسانی در خانواده امروز ایرانی تا بدان جا گسترش یافته که به وضوح می‌توان سخن از وجود نوعی «بحران» در روابط عاطفی انسان امروز ایرانی و به طریق اولی جوان ایرانی گفت.

به گزارش سلامت نیوز، مصطفی مهرآیین-جامعه‌شناس در روزنامه شهروند نوشت: پرسش ما در دنیای امروزی این است که چه کسی پسندیدنی و محبوب است؟ و خود را دایما به شکل آن محبوب درمی‌آوریم. ما به‌جای آن‌که در حوزه روابط عاشقانه کنشگر باشیم، تبدیل به موجودات کنش‌پذیری می‌شویم که یک انگیزه دیگر به نام موجود محبوب اجتماعی ما را هدایت می‌کند.

واقعیت خانواده امروز ایرانی و آمارهای مربوط به ویژگی‌های متفاوت عارض شده بر این نهاد مهم اجتماعی نشان از نامطلوب بودن ماهیت روابط انسانی در این نهاد دارد. مسائل مربوط به ازهم‌گسیختگی روابط عاطفی- انسانی در خانواده امروز ایرانی تا بدان جا گسترش یافته که به وضوح می‌توان سخن از وجود نوعی «بحران» در روابط عاطفی انسان امروز ایرانی و به طریق اولی جوان ایرانی گفت. این نکته به‌ویژه از این منظر دارای اهمیت است که جامعه ایران همواره به‌صورت آشکار و پنهان به داشتن «خانواده پایدار» در خود بالیده و احساس غرور کرده است. به‌عنوان مثال، اگرچه رشد طلاق در خانواده ایرانی تا سال ۱۳۷۹ روندی آرام و ثابت داشته و این اعتماد را در انسان ایرانی درونی ساخته که با وجود یک نهاد پایدار و مستحکم و کارکردی در جامعه خود روبه‌رو است، از سال ۱۳۸۰ به بعد رشد طلاق در ایران افزایش داشته و به نرخ بسیار بالای ۱۱/۲ درصد رسیده است. این آمار به‌ویژه زمانی معنادار می‌شود که اعداد دیگر سخن از منفی شدن نرخ ازدواج در پنج‌سال گذشته در ایران می‌گویند و جامعه‌ای را در مقابل ما تصویر می‌کنند که اصولاً دوست دارد «مجرد» زندگی کند. بنا به اعلام مرکز آمار ایران، تا نیمه نخست سال ۱۳۹۴، «جمعیت افرادی که در سن ازدواج قرار دارند اما مجرد باقی مانده‌اند حدود ۱۱ میلیون و ۲۴۰ هزار نفر برآورد می‌شود که ۵ میلیون و ۵۷۰ هزار نفر آن را مردان ۲۰ تا ۳۴ ساله و ۵ میلیون و ۶۷۰ هزار نفر آن را زنان ۱۵ تا ۲۹ ساله شکل می‌دهند». این درحالی است که براساس آمار

«یک میلیون و ۳۰۰ هزار دختر و پسر ۳۰ تا ۴۹ ساله در کشور وجود دارند که هنوز مجردند». براساس همین آمار، کشور، همچنین، با وجود جمعیتی ۱۵۲ هزار نفره از دختران و پسرانی روبه‌رو است که از سن مجرد قطعی یعنی ۴۹ سالگی عبور کرده‌اند»

در شرحی دیگر از همین آمار، نرخ و شاخص ازدواج در پنج‌سال گذشته در ایران چنین آمده است: تعداد ازدواج ثبت شده در سال ۱۳۹۰ عدد ۸۷۴ هزار و ۶۲۷ را به ما نشان می‌دهد که در نسبت با تعداد ثبت شده در سال ۱۳۸۹ با عدد ۸۹۶ هزار و ۶۲۷ از رشد منفی ۱/۹ برخوردار است. همین عدد در سال ۱۳۹۱ بیانگر ۸۲۹ هزار و ۹۶۸ ازدواج ثبت شده با رشد منفی ۵/۱ نسبت به سال قبل، در سال ۱۳۹۲ بیانگر ۷۷۴ هزار و ۵۱۳ ازدواج ثبت شده با رشد منفی ۶/۷ نسبت به سال قبل و بالاخره در سال ۱۳۹۳ بیانگر ۷۲۴ هزار و ۳۲۴ ازدواج ثبت شده با نرخ رشد منفی ۶/۵ نسبت به سال قبل است.

اگرچه رشد طلاق در خانواده ایرانی تا سال ۱۳۷۹ روندی آرام و ثابت داشته، از سال ۱۳۸۰ به بعد رشد طلاق در ایران افزایش داشته و به نرخ بسیار بالای ۱۱/۲ درصد رسیده است.

بنا به سخنان رئیس سازمان ثبت اسناد و املاک کشور، اگر در سه ماهه نخست سال ۱۳۹۳ تعداد ۱۹۸ هزار و ۹۳۷ ازدواج در دفاتر رسمی ازدواج کشور به ثبت رسیده است، در همین زمان، با ثبت ۳۶ هزار و ۳۴۲ طلاق نیز روبه‌رو بوده‌ایم که بیانگر رشدی ۴ درصدی نسبت به مدت زمان مشابه در سال قبل است. گسترده بودن دامنه علل طلاق در جامعه ایران امروز حقیقت تلخ دیگری است که نشان از وجود عارضه‌های متفاوت در خانواده ایرانی و مبتلا بودن آن به بیماری‌های متعدد دارد. از میان علل بیست‌گانه (۱) نارضایتی از اعتیاد همسر، (۲) دخالت والدین خود، (۳) اختلاف در مورد تربیت فرزندان، (۴) اختلاف نظر در اعتقادات مذهبی، (۵) حرف‌های رکیک و کتک زدن در حین دعوا، (۶) نارضایتی از وضع اقتصادی، (۷) نارضایتی از روابط جنسی، (۸) نارضایتی از نحوه ابراز عشق و احساسات، (۹) اختلاف نظر در مهمانی‌ها و فعالیت‌های اجتماعی، (۱۰) قابل اطمینان نبودن و دروغ‌گویی، (۱۱)

عدم وجود فرصت کافی برای با هم بودن و تفریح با یکدیگر، ۱۲) عدم درک یکدیگر، ۱۳) نارضایتی از ویژگی‌های شخصیتی، ۱۴) دخالت والدین همسر، ۱۵) استفاده از زبان تحقیرآمیز، ۱۶) عدم توانایی در حل اختلافات، ۱۷) تفاوت‌های فرهنگی، ۱۸) نداشتن مهارت‌های ارتباطی، ۱۹) بیماری روحی- روانی و ۲۰) عدم مسئولیت‌پذیری، با وجود تمامی آنها به‌عنوان علل طلاق در جامعه ایران روبه‌رو هستیم که خود بیانگر وجود اختلال در کارکرد نظام‌های اجتماعی متعدد دیگری است که هر یک به نوعی بر نهاد خانواده تاثیرگذارند.

گسترده‌گی دامنه رفتارهای خشونت‌آمیز انجام گرفته توسط مردان و زنان ایرانی هنگام بروز اختلاف، شاخص واقعیت دیگری است که نشان از ضعف درونی کنشگران حوزه خانواده یعنی زوجین و ناتوانی آنها در مدیریت و کنترل احساسات و رفتارهایشان در محیط خانواده دارد تا آن‌جا که خانواده را به یکی از خطرناک‌ترین محیط‌های اجتماعی در جامعه ما تبدیل کرده است. کتک‌زدن، فحاشی، قطع رابطه کلامی، قطع رابطه جنسی، کشیدن و کندن موی سر، استفاده از چاقو، فشاردادن گلو، سوزاندن، پرتاب اشیاء، چنگ‌زدن و... از شایع‌ترین نمونه‌های رفتاری میان زوجین ایرانی هنگام بروز اختلاف است.

خطرناک شدن محیط خانواده ایرانی و گسسته شدن روابط انسانی در آن را زمانی بهتر می‌توان درک کرد که مشاهده کنیم ۳۸ درصد جنایت‌های قتل در طول سال در کشور مربوط به قتل‌های خانوادگی است که عوامل دخیل در آن بستگان درجه یک یعنی فرزند، پدر، مادر، زن، شوهر، پدربزرگ، مادر بزرگ، و نوه هستند. در این جنایت‌ها، عامل ۳۰ درصد قتل‌ها را زنان شکل می‌دهند که باید به‌عنوان نماد عاطفه و احساس و مادرانگی در جامعه ایفای نقش کنند. البته، میزان زنان مقتول در قتل‌های خانوادگی نیز عدد ۴۷/۷ درصد است که نشان می‌دهد زنان در خانواده ایرانی هم زیاد کشته می‌شوند و هم زیاد می‌کشند. زنانی که توسط شوهرانشان به قتل رسیده‌اند بیشترین موارد مقتولان خانوادگی یعنی ۲۷ درصد کل مقتولان خانوادگی را شکل می‌دهند. این عدد در مورد شوهرانی که توسط همسر خود به قتل رسیده‌اند ۲۲ درصد کل مقتولان است. ۳۹ درصد از مردان مقتول توسط زن و معشوق زن کشته شده‌اند. در کنار این دو نوع قتل، ۱۵ درصد قتل‌های خانوادگی مربوط به فرزندکشی، ۱۲ درصد مربوط به کشتن خواهر و برادر و ۱۱ درصد مربوط به کشتن پدر و مادر است. قتل‌هایی که به دلیل رابطه نامشروع زن و با کمک معشوق زن صورت گرفته‌اند، ۱۵/۳ درصد قتل‌ها را شکل می‌دهد. در این موارد، به‌ویژه هنگامی که فرآیند طلاق طولانی می‌شود و همسر به‌عنوان یک مانع در مقابل زن عمل می‌کند، زنان با کمک معشوق خود دست به همسرکشی می‌زنند.

گذاشتن این واقعیت‌ها در کنار واقعیت‌های دیگری همچون پایین آمدن سن تجربه رابطه، بالا رفتن کثرت تعداد معشوقه‌ها هم برای پسران و هم برای دختران در دوره‌های زمانی محدود، بالا رفتن آمار بیماری ایدز، بالا رفتن میزان افسردگی‌های ناشی از شکست روابط عاطفی- عاشقانه، شیوع مسأله داشتن دوست پسر یا دوست دختر در میان متاهل‌ها، افزایش آمار مربوط به ازدواج‌های سفید، افزایش تعداد خانه‌های دارای مستاجر دختر و پسر مجرد و... همه و همه، بیانگر به‌وجود آمدن یک تغییر یا تحول جدی در نظم خانواده ایرانی و روابط عاطفی-عاشقانه انسان امروز ایرانی هستند.

بی‌شک، امروزه، مسأله ماهیت «عشق» و «روابط عاطفی» هم به لحاظ کمی و هم به لحاظ کیفی ذهن عمده ایرانی‌ها را به خود مشغول داشته است، مسأله ناپایداری روابط عاشقانه انسانی در نسبت با شکل نسبتاً مستحکم پیشین آن است. پرسش «عشق» اکنون به اشکال متفاوت همه زنان و مردان را به خود مشغول ساخته است: تا کی باید با این شخص بمانم؟ آیا او همه سرنوشت عاطفی- عاشقانه من است یا آن‌که حق دارم باز به جست‌وجوی خود ادامه دهم؟ شور من و پاسخ گفتن به آن مهم‌تر است یا مصرانه بر یک صمیمیت و تعهد پایدار ماندن؟ تن خود و دیگری را در موقعیت‌های متفاوت و با شاعران متفاوت لذت‌بخش مصرف کنم یا آن‌که به آن همچون حریمی خاص بنگرم که صرفاً به من و نهایتاً یک فرد دیگر تعلق دارد که نامش «عشق» من است؟ امروزه، این پرسش‌ها و پرسش‌های مشابه در کانون حیات عمده ما انسان‌ها جای دارد. شاید اکنون بتوان در مقابل آنچه اکتاوو پاز در کتاب «دیالکتیک تنهایی» و اریک فروم در کتاب «هنر عشق ورزیدن» از آن به‌عنوان «دیالکتیک تنهایی و عشق» سخن می‌گویند، سخن از «دیالکتیک نوینی میان با یکی بودن یا با همه بودن» یا «دیالکتیک میان تعهد و شور جنسی» گفت که بر خلاف دیالکتیک نخستین بیش از آن‌که بیانگر یک درد هستی‌شناختی به نام «تنهایی» و راه‌حل آن به نام «عشق» یا «وصل» باشد، بیانگر یک موقعیت جامعه‌شناختی به نام «پرسش رابطه» و راه‌حل آن به نام «شبکه روابط عاطفی- جنسی موقت» است که تصورات پیشین ما درخصوص بسیاری از موضوعات از قبیل تن، رابطه، محبت، عشق، خانواده، تعهد، مالکیت، خانه، بدن، پوست، اندام، رنگ، لباس، بو، و... را به چالش کشیده است. در پاسخ به این پرسش که چه عواملی همه این تغییرات را در روابط انسانی ممکن ساخته است باید به دو دسته عوامل توجه کرد: عوامل یا شرایط بیرونی و عوامل

میزان زنان مقتول در قتل‌های خانوادگی عدد ۴۷/۷ درصد است که نشان می‌دهد زنان در خانواده ایرانی هم زیاد کشته می‌شوند و هم زیاد می‌کشند.

باید دانست که رابطه میان جامعه با دنیای روابط عاشقانه انسانی رابطه‌ای «تا حدودی» است. به عبارت دیگر، جامعه یا شرایط اجتماعی تا حدودی می‌تواند مسأله تغییر در روابط عاشقانه انسانی را تبیین کنند. روابط عاشقانه انسانی از یک منطق درونی نیز برخوردار است که آن را مستقل از جامعه به‌عنوان بستر وقوع و شرایط تحقق بیرونی آن می‌سازد. در این‌جا از عوامل اجتماعی تبیین‌کننده تغییرات به‌وجود آمده در روابط عاشقانه انسانی به‌عنوان «شرایط بیرونی عشق» سخن می‌گوییم و مسائل مربوط به منطق درونی عشق را «شرایط درونی عشق» می‌نامیم. جامعه‌شناسی می‌تواند با ما سخن از شرایط بیرونی عشق بگوید. برای یافتن منطق حاکم بر دنیای درونی عشق و مکانیسم‌های دخیل در آن باید به علوم دیگر از قبیل فلسفه، روانشناسی، روانکاوی، زبان‌شناسی، مغزشناسی، هورمون‌شناسی و... رجوع کرد و از آنان کمک خواست.

درخصوص علل جامعه‌شناختی شکل‌گیری روابط عاشقانه ناپایدار و سیال در حیات اجتماعی امروز انسان حداقل می‌توان به پنج علت (از منظر برخی نظریه‌های جامعه‌شناسی عشق و احساس) اشاره کرد. علت نخست به تأثیر شرایط بیرونی دنیای عشق و درواقع نظم موجود نظام سرمایه‌داری بر عشق بازمی‌گردد. «اوا ایلوز»، از برجسته‌ترین جامعه‌شناسان و محققان عشق، در کتاب خود با عنوان «عشق و تناقضات فرهنگی سرمایه‌داری» (این البته عنوان فرعی کتاب است که من معتقدم از عنوان اصلی آن مهم‌تر است) دراین‌باره این بحث را طرح می‌کند که نظم موجود نظام سرمایه‌داری دو مشخصه اصلی دارد: تولید و مصرف. حوزه تولید، انسان عاقل و خانواده‌مدار را تبلیغ می‌کند و از انسان‌ها می‌خواهد عاقل باشند، کار کنند، خانواده داشته باشند و به تربیت فرزند بپردازند اما میان این خواسته‌های حوزه تولید در نظام سرمایه‌داری با خواسته‌های حوزه مصرف تناقض وجود دارد، زیرا در حوزه مصرف برعکس از انسان‌ها می‌خواهد خودابرازگر، خودبیانگر، بدون خویشتن‌داری و مصرف‌کننده باشند. به باور ایلوز نتیجه نهایی این ویژگی قلمرو مصرف، حاکم شدن اصل «لذت» بر روابط عاشقانه انسانی است. او معتقد است این خواسته قلمرو مصرف تنها زمانی ممکن می‌شود که مصرف در پیوند جدی با روابط رمانتیک قرار بگیرد و نه خانواده. به‌عنوان مثال، می‌توان در تبلیغ مربوط به کالایی مثل برنج، زنی را به تصویر کشید که پس از پختن برنج آن را بر سر میزی سرو می‌کند که همسر و فرزندانش در اطراف آن نشسته‌اند. در اینجا، آنچه برجسته است خانواده است و جمع خانوادگی. درواقع کالا در خدمت انسان است. اما اگر در همین تبلیغ، زن آشپز زیبایی را به تصویر بکشید که بوی غذای او باعث جلب توجه مردان زیادی به او و زیبایی او شود، در این‌جا انسان در خدمت کالا قرار می‌گیرد، زیرا آن نگاه خریدارانه که تا دیروز به برنج تعلق می‌گرفت اکنون به یک زن تعلق می‌گیرد. به عبارت دقیق‌تر، در این‌جا منطق خرید و فروش که مختص بازار و کلاست بر روابط انسانی نیز حاکم می‌شود. ایلوز معتقد است تا چنین پدیده‌ای به وقوع نپیوندد اصولا مصرف در معنای موردنظر نظام سرمایه‌داری ممکن نمی‌شود. پس مصرف کالا در معنای دقیق آن زمانی ممکن می‌شود که انسان‌ها عمیقا مصرف‌کننده شوند و بتوانند تن و امیال و آرزوها و علایق عاشقانه خود را نیز خرید و فروش کنند.

دومین عامل اجتماعی تأثیرگذار بر روابط عاشقانه را باید در نظریه گیدنز یافت. گیدنز در کتاب «جامعه‌شناسی صمیمیت» یکی از مهم‌ترین تحولات در حیات اجتماعی انسان را تحول از خانواده گسترده به خانواده هسته‌ای می‌داند. این اتفاق دو پیامد به همراه داشته است. نخستین پیامد این ماجرا آن است که دو فرد تشکیل‌دهنده خانواده هسته‌ای جدید، دیگر همچون خانواده‌های پیشین در میدان مغناطیس حمایت خانواده گسترده جای ندارند و خود باید مسائل خود را حل کنند. در چنین حالتی، با بروز هر مشکل میان زوجین، افراد به مذاکره با هم می‌پردازند و می‌توانند خیلی آسان رأی به جدایی بدهند. پیامد دوم به تغییر در برداشت از رابطه باز می‌گردد. به باور گیدنز، در خانواده‌های هسته‌ای جدید رابطه، دیگر صرفا ابزار و مکانیسمی برای تولیدمثل نیست. رابطه فی‌نفسه دارای ارزش است و لذت، قلمرویی مستقل از تولیدمثل به نام «اروتیسم» را بنیان می‌نهد که در آن مناسک لذت و تخیل از جایگاهی برجسته برخوردار می‌شوند. این به معنای آن است که دامنه تخیل و لذت نهفته در یک رابطه عاشقانه می‌تواند حیات یا مرگ آن را تعیین کند. به باور او، روابط احساسی که از تخیل و لذت تهی می‌شوند به آسانی رو به سوی فروپاشی و پایان می‌نهند. چهارمین عامل اجتماعی تأثیرگذار بر روابط عاشقانه را باید در تحلیل «الریش بک» از این موضوع جست‌وجو کرد که به افزایش دامنه فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی زنان بازمی‌گردد. به باور الریش بک، زنان از زمانی که پول درآوردند و وارد دنیای فرهنگ شدند، تازه زن‌بودگی خود را پیدا کرده و صاحب استقلال فکری و شغلی شدند. بنابراین به جای آن‌که خودشان را در خدمت خانواده قرار دهند، خانواده را جایی برای رشد استعدادهای خود در نظر می‌گیرند که اگر زندگی خانواده جایی برای آن نگذارد، از آن خارج می‌شوند. به اعتقاد «بک»، امروزه زنان احساس می‌کنند به شکل فردی هم می‌توانند به زندگی خود ادامه داده و روابط کوتاه‌مدت و عشق رمانتیک را تجربه کنند. گیدنز معتقد بود این موضوع یکی از رادیکال‌ترین راه‌ها برای روبه‌رو شدن با مردانگی نظام سرمایه‌داری از طرف زنان است، زیرا اگرچه برای آنها خطراتی دارد، اما باعث می‌شود زنان ویژگی‌های عاطفی و زنانه خود را به نظام سرمایه‌داری تحمیل کنند.

پنجمین عامل باز به مسأله از بین رفتن حمایت‌های سنتی والدین از فرزندان باز می‌گردد. امروزه، جوانانی که دیگر همچون گذشته از حمایت‌های خانوادگی و حتی نهادهای اجتماعی و مدنی برخوردار نیستند به این نتیجه رسیده‌اند که باید روابط

عاشقانه خود را تبدیل به «روابط مذاکره‌ای» کنند و با نشستن بر سر میز مذاکره با افراد متعدد که طبعاً یکی از لوازمش داشتن رابطه جنسی است، فرد حامی مناسب خود را بیابند. از این رو، افراد با این ایده که «من باید تشخیص بدهم این فرد در زندگی می‌تواند حامی من باشد یا خیر؟» وارد روابط متعددی می‌شوند تا شخص حامی موردنظر خود را پیدا کنند. طبعاً با خارج شدن از هر مذاکره فرد خود را با این پرسش روبه‌رو می‌بیند که چرا مذاکرات ما کوتاه بود یا چرا مذاکرات ما شکست خورد. این مسأله باعث می‌شود افراد دایماً با «پرسش رابطه» درگیر باشند. گیدنز، البته، به این مسأله نگاهی مثبت دارد و معتقد است این‌که عشق مبادله‌ای و مذاکره‌ای شده است، امری منفی نیست. به باور او، مبادله‌ای و مذاکره‌ای شدن عشق می‌تواند عرصه‌ای باشد برای آغاز روابط انسانی دموکراتیک‌تر. او معتقد است این ویژگی حتی می‌تواند بالابرنده سطح دموکراسی در جهان باشد. به اعتقاد گیدنز، نگاه کلینیکی به عشق و شیوع آن، ریشه در اجتماع و تغییرات اجتماعی شکل‌گرفته در جوامع مدرن دارد. این صرفاً به این دلیل نیست که انسان‌ها به لحاظ احساسی تبدیل به انسان‌های یخ‌زده‌ای شده‌اند یا این‌که افراد نگاهشان به عشق نگاه کالایی شده است؛ بلکه به این دلیل است که در حوزه احساسات و عشق حمایت‌های اجتماعی برای افراد در گذشته وجود داشت اما این نهادهای حمایتی الان حمایت خود را از این حوزه برداشته‌اند و فعالیت‌شان کاهش پیدا کرده است. پس افراد نیازمند این هستند که در این حوزه خودشان بیشتر حامی خودشان باشند. به همین دلیل افراد به سمت مبادله و مذاکره در حوزه عشق و احساس می‌روند و برای هم شرایط تعیین می‌کنند. این بدان معناست که افراد در حال حمایت و دفاع از خود هستند.

همه آنچه تاکنون ذکر شد مربوط به تأثیرات جامعه بر عشق یا همان شرایط بیرونی بر عشق بود که ناپایداری آن را توضیح می‌دادند. به هر حال، چنان‌که پیش از این گفته شد، عشق از برخی ویژگی‌های درونی نیز برخوردار است که می‌توانند ناپایداری و سیالیت آن را تشدید کنند. در این‌جا نظریه «باومن» به خوبی می‌تواند برخی از ویژگی‌های درونی عشق که موجب ناپایداری آن می‌شوند را بر ما آشکار سازد. به اعتقاد باومن، مهم‌ترین ویژگی عشق رمانتیک، رازگونگی و مبهم‌بودگی آن است. مبهم‌بودن معشوق باعث می‌شود عشق در آغاز از جذابیت و قدرت بالایی برخوردار باشد، اما در ادامه طرفین رابطه نیاز دارند تا به شناخت از یکدیگر بپردازند و به هم دسترسی داشته باشند. به باور باومن، آشکار شدن شخصیت طرفین برای یکدیگر به معنای آن است که طرفین از مرحله دلدادگی و عشق وارد مرحله شناخت و قضاوت می‌شوند. به عبارت دیگر، اگر تا این مرحله معشوق خود را در منطق درونی خودش می‌شناختیم و دوست داشتیم، از این مرحله به بعد بر مبنای شخصیت و دانش خود به قضاوت درباره دیگربودگی او می‌پردازیم و ممکن است دیگربودگی او را دیگر مطلوب نبینیم.

هنگامی که فرآیند طلاق طولانی می‌شود و همسر به‌عنوان یک مانع در مقابل زن عمل می‌کند، زنان با کمک معشوق خود دست به همسرکشی می‌زنند.

«باومن» معتقد بود افزایش دامنه قضاوت‌کردن درباره دیگری در یک رابطه به معنای افزایش خودخواهی ما در یک رابطه است که اندک‌اندک منجر به ناراحتی طرف دیگر رابطه و خارج شدن افراد از رابطه می‌شود. باومن معتقد بود همین ماجرا در حوزه تن نیز اتفاق می‌افتد. «رولو می» معتقد است ما در تجربه یکدیگر، نه تنها از لذت تهی می‌شویم، بلکه می‌کوشیم تن دیگری را تبدیل به سوژه شناخت پوزیتیویستی و عینی خود از تن و منطق درونی آن سازیم. ما با دیگری همچون موضوع قابل‌شناخت و قضاوت و موضوعی قابل یادگیری و تجربه اندوختن برخورد می‌کنیم. این‌گونه است که امروزه همه ما دارای دانشی بالا از وجوه متفاوت لذت‌آفرین هم هستیم اما تهی از لذت و عشقیم. «می» معتقد بود چون این شناخت تهی از عاطفه و عشق است نمی‌توانیم از آن لذت ببریم و به همین دلیل به افراد متفاوت رجوع می‌کنیم و تصور می‌کنیم لذت در جایی دیگر منتظر ماست. «آلن بدیو» از دیگر متفکرانی است که به خوبی برخی از ویژگی‌های درونی عشق که می‌توانند زمینه‌ساز ناپایداری آن شوند را به ما توضیح می‌دهد. به باور بدیو، «عشق یعنی صحنه نمایش دو». یعنی درواقع رابطه عاشقانه، رابطه‌ای است که ما باید یاد بگیریم از زمان شکل‌گیری آن جهان را دیگر از دو منظر متفاوت و از نگاه دو نفر ببینیم نه فقط خودمان. بنابراین در رابطه عاشقانه، مهم‌ترین ویژگی توجه به دیگری است که زین پس، جزیی از وجود شماست. بدین معنا در عشق دشمنی بزرگتر از خودخواهی وجود ندارد.

همان‌گونه که در آغاز عشق، دیگری را عاشقانه دوست داریم و به او احترام می‌گذاریم و جهان را از منظر نگاه او نگاه می‌کنیم، برای ادامه فرآیند عشق و رابطه هم این رفتارها را باید حفظ کنیم. اریک فروم در کتاب «هنر عشق ورزیدن» این ایده را مطرح می‌کند که ما معمولاً آغاز عشق را با فرآیند عشق اشتباه می‌گیریم. آغاز عشق همواره گرم و پرشور و نشاط است. ما فکر می‌کنیم این ویژگی در فرآیند عشق هم حفظ می‌شود و می‌توان بی‌هیچ کوششی رابطه عاشقانه را پرحرارت نگه داشت. به اعتقاد فروم در صورتی که بخواهیم فرآیند عشق را گرم و پرشور نگه داریم، نیازمند آموختن عشق ورزیدن هستیم. باید هم در حوزه نظر و هم در حوزه عمل عشق را بیاموزیم و مثل هر هنرور دیگر به عشق و آموختنش به‌عنوان غایت و هدف زندگی‌مان نگاه کنیم. بنا به آنچه گفتیم ما باید یک فرآیند عشق گرم را در «طول رابطه» بسازیم و آن را خلق کنیم. هدف عشق نزدیک شدن دو انسان در عین حفظ تفاوت‌های آنهاست؛ دو انسانی که قطعاً متفاوت هستند و مثل هم نخواهند شد. پس چه چیزی می‌تواند آنها را کنار یکدیگر نگه دارد؟ از نگاه اریک فروم شما باید به‌عنوان یک عاشق (کسی که زندگی را به دیگری نثار می‌کند) زندگی خود را به‌گونه‌ای تصویر کنید که از خود یک معشوق بسازید. شما باید با دادن شور زندگی به دیگری، او را عاشق خود کنید و بالعکس.

حال آن‌که بیشتر ما انسان‌ها بیش از آن‌که بخواهیم دوست بداریم و عاشق باشیم، می‌خواهیم دوست داشته شویم و معشوق باشیم. به همین دلیل همواره پرسش ما در دنیای امروزی این است که چه کسی پسندیدنی و محبوب است؟ و خود را دایما به شکل آن محبوب درمی‌آوریم. ما به‌جای آن‌که در حوزه روابط عاشقانه کنشگر باشیم، تبدیل به موجودات کنش‌پذیری می‌شویم که یک انگیزه دیگر به نام موجود محبوب اجتماعی ما را هدایت می‌کند.